

خودمردم‌نگاری رؤیای سخنرانی، زبان، مهاجرت

امیلیا نرسیانسیس*

ابوعلی ودادهیر**، پروین قاسمی***

چکیده

در مقاله پیش رو بناست تا با تمرکز بر تاریخ زندگی شخصی (دهه اول زندگی) و مسیری که نسل‌های پیش از من از سر گذرانده‌اند، به پرسش «چرا سخنور خوبی نشده‌ام؟» پرداخته شود. «مهارت و توانمندی سخن گفتن در جمع» توأمان در دو حوزه شخصی و فراشخصی؛ تاریخی و تحولات اجتماعی روان‌شناختی فرهنگی و سیاسی شکل می‌گیرد. با استفاده از روش خودمردم‌نگاری در این پژوهش، تاریخچه شخصی و ارتباط آن با مهارت سخنرانی، بررسی شده است.

مهارت سخنرانی در فرد، در بطن دو تاریخ شکل می‌گیرد؛ تاریخ کلی که از ازل تا ابد ادامه دارد که همانا تاریخ فراشخصی است و دیگری تاریخچه زندگی شخصی فرد است. تاریخچه شخصی، بر تاریخ زندگی و حضور فرد در این دنیا دلالت دارد که سخن‌گو در حافظه شخصی خود دارد. تاریخ فراشخصی و تاریخچه شخصی در رابطه با چرایی وضعیت سخنرانی من در جمع، بدون یکدیگر نمی‌توانند تحلیل‌گر وضعیت حاضر باشد. ترکیبی از این دو و همچنین وضعیتی که هر یک به نوعی بر فرد تحمیل می‌کنند در چگونگی پرورش قوه سخنوری فرد، مؤثر است.

کلیدواژه‌ها: سخنوری، تاریخ شخصی، تاریخ فراشخصی، زنانگی، رؤیا، خودمردم‌نگاری، مهاجرت، نهاد خانواده.

* دانشیار گروه انسان‌شناسی، دانشگاه تهران، enerciss@ut.ac.ir

** استادیار گروه انسان‌شناسی، دانشگاه تهران، vedadha@ut.ac.ir

*** دکترای انسان‌شناسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، parvingh90@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۱۵

۱. مقدمه و طرح مسئله

سخنوری و سخنور بزرگ شدن یکی از دغدغه‌هایم بود که به آن دست نیافتیم. سخنوران بزرگ همواره مرا متعجب می‌کنند. فنون سخنوری، اقناع دیگران، شور و هیجان آنها ضمن سخنرانی، موضوعاتی که به بحث می‌گذارند مهیج است و گاهی با شوق نه صرفاً به موضوعات سخنرانان، بلکه به شیوه‌های بیان آنها نگاه می‌کردم. آموزه‌های سخنرانان بزرگ از کجا نشأت می‌گیرد؟ چرا من نمی‌توانم اینگونه سخنوری کنم؟ کوچک‌تر که بودم، در تصوراتم، خود را زنی تجسم می‌کردم که در مقابل جمع بزرگی از آدم‌ها بلند، شیوا و بلیغ حرف می‌زند! دوران کودکی‌ام با همان هیجان‌ناش‌محوری‌ها در برنامه‌های مهم تلویزیونی، قسمتی از کتاب را می‌خواندم و در نقش مجری سخنگوی سخن‌آفرین بازی می‌کردم. روی کانال‌های تلویزیونی می‌چرخیدم، گوینده‌های خبر، اعم از زن و مرد را نگاه می‌کردم که می‌خوانند و حرف می‌زنند. در دنیای کودکانه‌ام می‌گفتم: «اینا یعنی علم‌اشون اینقدر زیاده؟!» فکر نمی‌کردم که متنی از پیش آماده داشتند و سؤالاتی که از میهمانان برنامه می‌پرسیدند غالباً از پشت صحنه به آنها داده می‌شد و اکثر آنها تنها گوینده متن آن نوشته بودند.

در هر دو صورت، چه اکتسابی یا خدادادی، اذعان می‌کنم فاقد استعداد سخن گفتن و سخنوری نبوده‌ام اما در به کارگیری آن توانایی لازم را نداشته‌ام، حتی اطرافیانم نیز من را سخنور خوبی می‌دانند. در حد ضرورت از پس سخنرانی برمی‌آمدم اما فی‌البداهگی و سهولت در سخنرانی را در خود نمی‌دیدم، هنگام سخنرانی مشکل داشتم و خود، بیشتر از سایرین به آن آگاهی داشتم. آنچه قابل تأمل است توجه به همه‌گیری این احساس بود و اینکه این احساس تنها در من وجود نداشت. نگاهی به تحقیقات پیشین و تعدد آثار منتشر شده در این زمینه گویای خوبی بر این مدعاست.

موضوع توانایی و مهارت در سخنرانی، به دلیل عمومیت در جامعه قابل توجه پژوهشگران هم هست. تحقیقی در مورد ترس از سخن گفتن در میان دانشجویان پزشکی سه ایالت هند است. نتایج این تحقیق در مقاله‌ای در حوزه ارتباطات، با عنوان جرات سخن گفتن در میان دانشجویان فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های پزشکی در کراچی پاکستان (خان، اسماعیل، شفیق شایکو، قوس و علی، ۲۰۱۵) در مجله بین‌المللی پژوهش منتشر شده است. این مطالعه به روش کمی و با ابزار پرسشنامه انجام شده است. از ۲۸۸ پاسخگو که در این تحقیق مشارکت داشته‌اند ۴۱/۳ درصد از سخنرانی در سطح پایینی ترس داشتند ۵۴ درصد به صورت متوسط از سخن گفتن در جمع هراس داشتند و نزدیک ۴ درصد ترس و

اضطرابی در سطح بالا داشتند. در این مقاله، سه شاخص موقعیت دانشگاه، جنسیت و سال-هایی را که فرد در دانشگاه حضور داشته است، مدنظر قرار گرفته است. زنان بیشتر از مردان هنگام سخن گفتن در جمع احساس ترس داشتند. اثری از یو هاو تسا (۲۰۱۴) (Yau Hau Tsa) با عنوان گفتارهراسی دانشجویان دانشگاه مالزی نیز به بررسی ترس از سخن گفتن در فضای عمومی اشاره دارد. در این مقاله دو پیش فرض اینکه زنان بیش از مردان از سخن گفتن فضای عمومی هراس دارند و دیگر اینکه آموزش مؤثر برای کاهش اضطراب سخن گفتن در جمع تأثیر دارد، به آزمون گذاشته شده است. روش‌های متعدد جهت رد یا تأیید فرضیه‌ها به کار گرفته شده است. اولین آن مقایسه نمره‌های سخنرانی مردان در مقابل مردان و زنان و همچنین سخنرانی‌های زنان در مقابل مردان و زنان است. در تکمیل این روش، پرسشنامه عمومی گزارش شخصی اضطراب صحبت کردن در جمع، برای گردآوری داده‌ها در مورد احساسات حین ارائه سخنرانی، نیز به کار گرفته شده است. پرسشنامه‌هایی هم قبل و بعد از دوره‌های آموزش سخنرانی عمومی، تکمیل شد. در این تحقیق ۲۰۲ دانشجوی فنی دانشگاه از رشته‌های کامپیوتر و مهندسی مشارکت داشتند. یافته‌ها نشان داده است که زنان نسبت به مردان اضطراب بیشتری در سخنرانی ندارند و دیگر اینکه آموزش قواعد سخن گفتن در جمع، به کاهش اضطراب حین سخن گفتن می‌انجامد.

اثر دیگری از لاجلا بازیک (Lejla Basic) (۲۰۱۱) به تأثیرات ترس از سخن گفتن در جمع بر روی آموزش زبان دوم (انگلیسی) دانش‌آموزان تمرکز دارد. این مطالعه با روش اسنادی انجام شده است همچنین نتایج مصاحبه با دو معلم زبان انگلیسی نیز آورده شده است. به زعم نویسنده مهارت‌های زبانی در یادگیری زبان دوم بسیار اهمیت دارد.

مطالعه زبان‌شناختی بازیل برنشتاین (B. Bernstein)، بر روی کدهای زبانی طبقات فقیر و غنی جامعه نیز مدنظر قرار گرفت. برنشتاین در مطالعات خود در خصوص دانش‌آموزان طبقه کارگر و طبقه ثروتمند متوجه دو کد گسترده و محدود شد. بازیل برنشتاین در دهه ۱۹۷۰ چنین استدلال می‌کرد که کودکانی که پیشینه اجتماعی و خانوادگی گوناگونی دارند، رمزهای زبانی، یا طرز گفتارهای متفاوتی را در طول سال‌های اولیه زندگی خود فرا می‌گیرند و این رمزهای زبانی یا طرز گفتارها روی تجربه مدرسه و درس خواندن آن‌ها تأثیر می‌گذارد، طرز گفتار کودکان طبقه کارگر، بنا به ادعای برنشتاین نشانگر رمزهای محدود شده (Restricted code) است و رشد زبانی

کودکان طبقه متوسط، به گفته برنشتاین برخلاف کودکان طبقه کارگر شامل فراگرفتن رمزهای توصیفی (Elaborated code) است (نک. برنشتاین، ۲۰۰۳).

کلیه پژوهش‌های نامبرده از زاویه‌ای خاص به موضوع سخنرانی پرداخته‌اند. من در مقاله پیش رو، ضمن تأسی از پژوهش‌های انجام شده، با قراردادن زندگی خود، به عنوان میدان تحقیق، بی‌واسطه سعی در انجام پژوهش با رویکرد کیفی درباره سخنرانی و سخنوری دارم. رویکرد کیفی از روش‌هایی است که در آن محقق با غور و واکاوی عمیق در موضوع پژوهش، سعی در یافتن پاسخ‌های مسئله تحقیق دارد. روش خودمردم‌نگاری به عنوان یکی از رویکردهای کیفی در این زمینه، در کنار سایر روش‌های رویکرد کیفی، قابل توجه است.

۲. روش تحقیق: خودمردم‌نگاری یک مسئله

دستیابی به پرسشی در مورد «من» آدم‌ها، آسان نیست. نیاز است ۴ منزلگاه از سر گذارنده شود تا این پرسش از انباشته‌خاطرات، سؤالات، مسائل متعدد و در روزمرگی زندگی سر برآورد و خودی نشان دهد. بسیار پیش آمده است که انسان برای همیشه در منزلگاه اول باقی بماند.

منزلگاه اول همانا «بی‌تفاوتی به رنج درونی» است که همانا فقدان مسئله سخنور نشدن بود. در این مرحله سخنورنشدم به مثابه مسئله برایم مطرح نبود. آن را مثل ویژگی‌های ظاهری‌ام، پدر و مادرم، محل زندگی، برادرها و خواهرم پذیرفته بودم. منزلگاه دوم «درک مسئله به مثابه رنج درونی» بود. اینجا در مقایسه فرد با دیگری می‌توان به وجود خاص آن مسئله در خود پی برد. سال‌ها حضورم در این منزلگاه به طول انجامید و طی این مدت، از نداشتن این ویژگی محرز و بارز برای خود یعنی سخنور نبودنم، رنج می‌بردم و با عبارت چه خوب می‌شد که من می‌توانستم خوب حرف بزنم! این مسئله را واگویی می‌کردم. این مسئله در زندگی اجتماعی بیشتر خود را نشان داد. اگر وارد اجتماع علمی یا حرفه‌ای نمی‌شدم این منزلگاه و به تبع آن، منزلگاه‌های بعدی نیز به تبع آن، شکل نمی‌گرفت.

منزلگاه سوم «خیزش برای کنش و اقدام برای رفع مسئله» بود. این مرحله ترکیبی از پذیرش ویژگی سخنور نبودن و احساس ناراحتی از سخنورنشدم بود، اما اینکه این پدیده ماحصل من و اجتماعی است که در آن زندگی می‌کنم، کمتر برایم آشکار شده بود.

منزلگاه چهارم «زایش پرسش برای چرایی سخنور نشدیم» بود. طی طریقی دشوار برای رسیدن به این منزلگاه لازم است. آن نیازمند توانایی دیدن خود به عنوان دیگری و مسئله خود به عنوان موضوعی با قابلیت بررسی و پژوهش است. لازمه آن گذشتن از خود و رسیدن به جایگاه مشاهده خود از بیرون است.

پیشتر از اینها با بهار رهادوست و کارولین الیس (Karoline Elis)، از نویسندگان حوزه خودمردم‌نگاری، آشنا شدم. کتاب *چرا نویسنده بزرگی نشدم* (رهادوست، ۱۳۹۲) این مسیر را هموارتر کرد و به به طرح پرسش ذهنی‌ام کمک کرد. رهادوست با واکاوی رؤیای محقق نشده‌اش، پیشتر این مسیر را طی کرده بود. پیشتر از این کتاب اما مقاله‌ای با عنوان «خودمردم‌نگاری، چیستی و چگونگی» در کتاب *پشت دریاها شهری است، مردم‌نگاری، روش‌ها و کاربردها* (فاضلی، ۱۳۹۲) در معرفی ابعاد مختلف خودمردم‌نگاری، حائز اهمیت بود، نویسنده انسان‌شناس این کتاب، از مواجهه با زندگی شهری، خودمردم‌نگاری‌هایی را به قلم تحریر درآورده است.

این سفر همچون سفری که روزی بالاخره بایستی می‌رفتم، برایم ظاهر شد، سفر به دنیای ناشناخته‌ای که در مسیری از زندگی که در پیش گرفته بودم، چاره‌ای جز گام نهادن در آن نداشتم. توانایی گذاشتن در این مسیر با انسان‌شناسی آغاز شد. ابتدای این سفر صرفاً واکاوی مسئله‌ای شخصی و خاص خودم بود اما به مرور دریافتم که دغدغه سخنور نشدن، فراتر از مسئله صرفاً «من» بوده و این مسئله امروز جامعه انسانی هم هست. تصریح می‌کنم که مطالعات انسان‌شناختی با دغدغه تعمیم نتایج مطالعه به کل جامعه انجام نمی‌شود، به ویژه که مطالعات خودمردم‌نگارانه‌ای که بر تجربه نویسنده دلالت دارد. موارد منفرد و جداگانه و تفسیرهای مختلفی که از موضوع مورد مطالعه انجام می‌شود امکان تعمیم نتایج حاصله از مطالعه را با دشواری مواجه می‌سازد. با وجود این دغدغه‌های مطرح شده در هر جامعه‌ای و پاسخ‌های احتمالی به آن، برخاسته از آن جامعه است. روث بندیکت مطالعه فرد را جدا از جامعه نمی‌داند. او اصالت جامعه بر فرد را رد می‌کند و معتقد است که «هیچ تمدنی در ساختار خود عنصری ندارد که در تحلیل نهایی ناشی از افراد آن جامعه نباشد» (فکوهی به نقل از بندیکت، ۲۰۶:۱۳۸۱).

۳. میدان تحقیق

۱.۳ زندگی من

نوشتن هدفمند و نقادانه درباره خود امر ساده‌ای نیست. من رسمی یا «فراخود» (Super Ego) که تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی و کنترل اجتماعی در آنها شکل گرفته‌اند در درون اشخاص حضور دارد. این فراخود در من که فرزند اول خانواده بودم، بیش از سایر کودکان نمود دارد. برخلاف وجود این من رسمی و آگاه در افراد، در خودمردم‌نگاری، نویسنده زیر ذره‌بین خودش قرار می‌گیرد و نقابی که هر روزه به صورت می‌زند کنار می‌رود و خود واقعی نمایان می‌شود که این یکی از تفاوت‌های اصلی خودزندگی‌نامه نویسی (Autobiography) و خودمردم‌نگاری است. خودزندگی‌نامه‌نویسی شرح ماوقعی است که در زندگی روزمره سال‌های زندگی فرد اتفاق افتاده است و کمتر به دنبال سؤال مشخصی در زندگی فرد است. در حالی که خودمردم‌نگاری با پرسش از «خود» آغاز می‌شود و سپس با بریده‌های زندگی شخص در پی پاسخ می‌رویم. توصیف و اکتشاف، دو ویژگی متمایز نوشتن در خود با تمرکز بر سؤال در خودمردم‌نگاری حائز اهمیت است. بر مبنای این توصیف و کشف تدریجی «خود»، مختصری از زندگی‌ام، پیش از تولد تا کودکی، بیان کرده‌ام. در این دوره‌ها، مهم‌ترین وقایع مرتبط و مؤثر در سخنوری، آورده شده است.

۲.۳ مهاجرت و تولد من

این دوره و ماجراهای آن زمانی رخ داد که من هنوز به این دنیا پا نگذاشته بودم. این قسمت نیم‌نگاهی است به زندگی مادر و پدرم. اشاره به این دوران از آنجایی مهم است که «تغییر از [وضعیتی] به [وضعیت دیگر]^۱ نزد فرد به عمل نمی‌آید؛ بلکه در جریان تاریخ به دست می‌آید» (فرهادی به نقل از اسپنسر، ۱۳۸۸:۲۳۵) و اکتسابی است. به همین دلیل به دو نسل پیش از خود بازمی‌گردم. پدرم و مادر هر دو از روستاهای شمال غربی کشور بودند. روستا شرایط خاص خود را بر زندگی فرد تحمیل می‌کند، علاوه بر آن، شرایط دیگری نیز در زندگی هر دو آنها، زندگی هر دو آنها را منحصر به فرد کرده بود. پدر وقتی دو سال بیشتر نداشت پدرش از دنیا می‌رود و مادرش، به دلیل شرایط سخت زندگی روستا برای زنان بیوه، با مردی از روستای مجاور ازدواج می‌کند. پدر من به همراه خواهرش که ۲ سال از او بزرگتر بود، تحت سرپرستی دایی قرار می‌گیرند. مادر آنها زن بخشنده‌ای بود امروز از

بخشندگی او به خانواده‌های فقیر روستا بسیار گفته می‌شود. از او تصویری در ذهنم نمانده است اما تصویر ذهنی و نقل قول‌هایی از همسر دوم او در یادم باقی مانده است. یکی از نقل قول‌های او که معروف هم هست؛ تمسخر درس خواندن و تحصیل علم بود: «کلبِ اسماعیل رو خدا رحمت کنه همیشه می‌گفت اون‌ی که درس می‌خونه پدرسوخته میشه، دانشگاه درس پدرسوختگی یاد میده»^۲. اما از مادر بزرگم کوچکترین نقل قولی به یادگار نمانده است. گویی او سخنور نبوده است یا ممکن است نقل قول‌های او به سبب زن بودنش مهم جلوه داده نمی‌شد. پدرم به حکم شرایط دشوار زندگی در خانه‌دایی مجبور می‌شود در نوجوانی از روستا خارج شود و به شهر مهاجرت می‌کند. زندگی مادرم متفاوت بود. پدرش، مرد پرتلاش و سختکوشی بود. مادر بزرگ من، بعد از زایمان آخرش، که پسرکی زیبا ماحصلش بود از دنیا می‌رود. مادر که دختر بزرگ خانواده بود متعاقب آن به ایفای نقش مادری در خانه پدرش پرداخت.

دهه پنجاه طی بالا گرفتن امواج مهاجرت به شهرها، مادر و پدرم، هر کدام به طریقی به شهر کرج می‌رسند. هجرت همواره احساس خوبی نیست. سخت است! مخصوصاً به جایی بروی که به همه چیز آن من جمله زبان مقصد وجه اشتراک نداری. جوانی پدر در کوره‌های آجرپزی سپری شد. آنجا بیشتر از هم‌ولایتی‌ها بودند به همین دلیل لازم نبود زبان مقصد را بیاموزد. وقتی این سال‌ها را از دست بدهی آموختن زبان دیگر دشوار می‌شود. زبان مقصد را خواهی فهمید اما دیگر نمی‌توانی مسلط بر آن زبان، صحبت کنی. اما مادر خیلی زود زبان فارسی را در حد تکلم ساده و فهمیدن معانی جملات آموخت. مهاجرت شیرازی یا اصفهانی به شهر تهران، بیشتر شبیه شوخی است. اصل مهاجرت زمانی اتفاق می‌افتد که به سرزمینی با زبان بیگانه بروید! آن وقت است که گویی به زمین تعلق نداری! زبان علقه‌ای برای گره زدن و پیوند آدم‌ها به زمین است. برای مهاجر ناآشنا به زبان مقصد، این علقه، که حداقل گره ارتباطی آدم‌ها به زندگی است، وجود ندارد. برخی معتقدند که افسردگی و خودکشی در میان مهاجران بیشتر از افرادی است که در کاشانه و مرز و بوم خود روز و شب می‌گذرانند. یکی از راه‌های چنگ زدن به زندگی در این وضعیت، دوره‌هم بودن همزبان‌ها، اقوام و خویشان در محله‌ای از شهر مقصد است. هم‌زبانی بیشتر باعث شد که ناخواسته محل مهاجرت پدر و مادرم به دلیل آذری زبان بودن هر دوی آنها، نقطه مشخصی از شهر باشد و این بابی برای آشنایی و ازدواج آنها شد.

۳.۳ سنت‌های خانوادگی در مقصد و شرایط اقتصادی - اجتماعی - سیاسی - روان‌شناختی حاکم بر دهه اول زندگی من

از کودکی مذهب و سنت سرلوحه زندگی ما بود. آموزه‌های مذهبی بیشتر از سوی مادر به خانواده ما منتقل شد و تأکید بر سنت‌ها، توأمان از طرف هر دو به ما آموزش داده شد. مردسالاری یکی از این سنت‌ها بود که البته هم در هر دو خانواده مادری و پدری رایج بوده و است. هنگام تولد خواهرم که فرزند دوم خانواده بود، عمه‌ام، خانه را به نشانه قهر ترک کرده بود. من فرزند اول خانواده بودم و از گزند بی‌توجهی و کم‌مهری اقوام پدری دور ماندم. من را با اغماض پذیرفته بودند تا ببینند بعدی چه می‌شود؟! ورق از وقتی پس‌رزایی پی در پی به مادرم روی خوش نشان داد، برگشت. معمولاً داستان خانواده‌های آذری که تنها فرزندان دختر دارند، همواره با بغض نهفته در گلوی فامیل و اعضاء خانواده همراه است، بغضی مملو از آینده مبهم! اوایل با اینکه در میان خانواده آذری بزرگ شده بودم و به نظر می‌رسید باید با قواعد و ضوابط غیرانسانی این سنت مأنوس باشم، اما نگاه عمه و به طور کلی آنهایی که پسردوست بودند، برایم قابل فهم نبود و منتقدانه و از روی حب و بغض به آن نگاه می‌کردم. تا اینکه چیزی را مشاهده کردم که بر بی‌گناهی آنها صحه می‌گذاشت. عمه، شصت و چندی از عمرش گذشته بود که تنها فرزند پسری او از دنیا می‌رود، در مویه‌های خود، مویه مشخصی را بیشتر تکرار می‌کرد، در میان همه مویه‌ها و ضجه‌ها دقیق‌تر شدم تا بفهمم چه می‌گوید: «حالا دیگه عروس بی‌پسر شدم، دیگه نمی‌تونم برم بیرون». بهت زده شدم! او براساس تاریخ سرزمین خود که همواره زن بی‌پسر شرم‌منده و خوار شمرده می‌شد به وضعیت کنونی خود که زنی مسن و صاحب اقتدار بود، می‌نگریست و این مویه‌ها از این چارچوب فکری برمی‌خاست.

علاوه بر سنگینی سنت‌های خانوادگی، بحران شرایط سال‌های انقلاب هم وجود داشت. تولد من مصادف با اوج بحران در این سال‌ها بود. یکی از پیامدهای انقلاب اسلامی، خروج بسیاری از خوانندگان زن ایرانی از کشور، سکوت آواز زنانه و تعطیلی کار بسیاری از گویندگان زن رادیو و تلویزیون بود، پخش صدای زنان در این ایام با چالش‌هایی مواجه بود. صدای آواز زنانه در دوران کودکی و نوجوانی را تنها از پخش کوچک خانه می‌توانستیم بشنویم. حالا که به این رویدادها، می‌اندیشم آغاز احساس زن بودن با این رویدادها را نیز می‌توانم ببینم. زن بودن از کودکی با من زاده شد وقتی بزرگتر می‌شدم سنگینی آن را بیشتر احساس می‌کردم. تفاوت اینکه تو دختر هستی و برادرت پسر هست،

در کودکی متفاوت از نوجوانی یا جوانی است. این تفاوت آوارگونه روی تنّت خرد می‌شود، آنقدر بزرگ نیستی که بدانی چیست، از کجا آمده است، تا کی ادامه دارد و باید با آن چه کنی؟! با همه اینها باید بگویم که زن بودن همه ماجرا نیست. وقتی بزرگ‌تر می‌شویم داستان‌ها و ماجراهای دیگری غیر از جنسیت، خودش را بر فرد و آرزوهایش وارد می‌کند. عوامل دیگری مثل شغل، تحصیلات، تربیت در نوع خانواده‌ها گاهی مهم‌تر و اساسی‌تر می‌شوند.

من و خواهر و برادرهایم تفاوت سنی زیادی نداشتیم. تفاوت سنی من با کوچکترین برادرم ۷ سال بود. خانه ما بیشتر مهدکودکی بود که ۵ بچه قد و نیم قد داشت؛ به روایت مادر، حرف‌ترین فرد در فرزندانش، اول خواهرم و سپس اولین برادرم بودند. دو برادر دیگرم و من به نسبت آنها کم‌حرف‌تر بودیم. اتفاقاً این خواهر و برادر حرافم در دنیای دو زبانه ما زبان آذری را بهتر از بقیه ما حرف می‌زنند. مادر و پدرم، در خانه با یکدیگر به زبان ترکی تکلم می‌کردند همانطور که گفتم مادرم بیشتر از پدرم توانسته بود خود را با جامعه شهری هماهنگ کند و فارسی نیم‌بندی بیاموزد و با زبان فارسی با کودکانش ارتباط برقرار کند. او از ابتدای تولد ما، سعی در آماده کردن ما برای زندگی شهری داشت. پدر چندان در بند نحوه و کیفیت زندگی ما در شهر نبود، نه مشغله کاری به او اجازه می‌داد و نه علاقه‌ای داشت. اما مادر به زعم خود نمی‌خواست ما از کودکانی که فارس زبان بودند کم داشته باشیم. دیده بود که پسرکان و دخترکان آذری زبان، چگونه به دلیل ندانستن زبان معیار مدرسه از تحصیل بازمانده‌اند. این نگرانی مادرانه موجب شد تا پیش از شروع رفت و آمدهای مدرسه‌ای، او در کنار تلویزیون، در آموزش زبان فارسی ما نقش اساسی داشته باشد، هرچند از زبان مادری خود بازماندیم. آنها با یکدیگر ترکی صحبت می‌کردند و با ما فارسی و گاهی فارسی آمیخته به ترکی حرف می‌زدند و ما هم با آنها فارسی صحبت می‌کردیم. به این ترتیب ما زبان ترکی را شنیدیم و به زبان فارسی حرف زدیم. زبان آذری را نیم بند، در حد ضرورت برای مکالمات جسته و گریخته با بزرگترهای فامیل، و زبان فارسی را، در حد حرف زدن، نوشتن، گوش کردن و فکر کردن آموختیم. تکلم به زبان آذری صرفاً در حد ضرورت، امکان ارتباط با سایر بزرگترهای فامیل که برخی از آنها ابداً زبان فارسی را نمی‌دانستند، تنزل پیدا کرد. این دو زبانه بودن در سکوت من نقش داشت و موجب شد که سخنوری به هر زبانی چه فارسی و چه آذری در ما که نسل دوم مهاجران محسوب می‌شدیم کمرنگ شود.

با وجود این، اگر کوچ زود هنگام یکی از پدر بزرگ‌هایم و هر دو مادر بزرگم از این دنیا، را نداشتم بیشتر مجبور به حرف زدن به زبان آذری و حرف زدن به صورت کلی می‌شدم. در گذشت زود هنگام آنها قبل از اینکه من پا به این دنیا بگذارم سبب شد من دوران کودکی‌ام بدون همراهی مهم‌ترین منابع سخنوری در زندگی هر فرد، گذرانده شود. تنها پدر بزرگم که در قید حیات بود، از ما بسیار دور بود. از نگاه پدر بزرگ دو وجه برای توجه به نوه‌هایم اهمیت داشت؛ اول اینکه نوه پسر می‌باشی و دیگر اینکه دختر نباشی! من هیچ کدام این دو را نداشتم. به حکم اینکه مادرم فرزندش بود، لطفی و دیداری نصیب می‌شد و چند کلامی با او به زبان دست و پا شکسته آذری حرف می‌زد. به نظر می‌رسد پدر بزرگ و مادر بزرگ از منابع سخن گفتن کودک هستند. کودک در حین بزرگ شدن با چهار منبع سخن، حرف می‌زند و حرف می‌شنود. به همین خاطر هر قدر که در سنین کودکی، این منابع سخن از زندگی فرد کوچ کنند غنای زبان زندگی کم می‌شود. اینکه چقدر این عوامل بتواند در تحقق رؤیای سخنوری نقش داشته باشد نظر نزدیک به یقینی ندارم. بسیاری از افراد را سراغ دارم که با وجود گنجینه‌هایی از این دست، سخنوران حتی معمولی از آب در نیامدند چه اینکه سخنورانی بزرگ در عرصه تخصصی خودشان باشند. به همین دلیل تصریح می‌کنم که دوزبانه بودنم یا مکالمه با بزرگترهای فامیل مهم هستند اما همه آنچه که باعث شده من حرف نزنم و دختر ساکتی باشم، نبود.

تک زبانگی والدینم و نسل‌های اول مهاجران و دو زبانگی من و هم نسلی‌هایم را درگیر خود ساخته بود. مشکلاتی که والدینم داشتند با مشکلاتی که من و همسالانم در نسل دوم داشتیم متفاوت بود. آنها نمی‌توانستند با اکثریتی از جامعه، به راحتی، ارتباط برقرار کنند. با تمام این‌ها، سعی خود را برای ساختن محیطی امن و آرام برای فرزندانشان مهیا کردند. من تا همین اواخر هم نمی‌دانستم که برقراری ارتباط نسل اول اقلیت مهاجران چقدر با اکثریت شهر دشوار است. بعد از زندگی کوتاه در یکی از شهرهای اروپایی که به زبان و بیان آنجا واقف نبودم بیشتر به این دشواری آگاه شدم. پدرم گاهی می‌گوید «من اصلاً نمی‌دونم شما بچه‌ها چطوری فارسی یاد گرفتید؟»

بیان در زندگی روزمره مسئله‌ای مربوط به امروز و اکنون نیست و همچون سایر ویژگی‌های شخصیتی، ژنتیکی و رفتاری ریشه در نسل‌های متمادی دارد. در این نوشتار بخشی از این ریشه‌یابی در دو الی سه نسل انجام شد. ریشه‌یابی بیان در زبان در یافتن دشواری‌های بیانی فرد اهمیت دارد.

۴. نظرگاه‌های پژوهش

بین برخی از داده‌های میدان تحقیق و نظریات و تحلیل‌های فمینیستی هم به صورت مستقیم و هم به صورت غیرمستقیم ارتباط وجود دارد و نمی‌توان فارغ از دیدگاه‌های فمینیستی موضوع را در نظر گرفت.

در این راستا گروه‌های مختلف فمینیست نظراتی دارند. در ابتدا به دو دیدگاه نظری اشاره می‌کنم؛ گروه اول با تفکرات مربوط به اینکه زن‌ها به طور عام و زن مسلمان به طور خاص در محاق و سلطه مردانه فرو رفته است مبارزه می‌کنند، دیدگاه‌های ماگه رحمانی و فریده شهید از این دست نگرش‌ها است. آنها معتقدند که زن مسلمان حتی در پس پرده هم سخنگوی قابلی است. رحمانی در کتاب *پرده‌نشینان سخنگو* (۱۳۹۳) و فریده شهید در کتاب *نیاکان ما* (۱۳۹۲) اسامی زنان بسیاری را آورده است که هر کدام توانسته‌اند به خوبی از مردان زمان خود پیشی بگیرند. این گروه معتقدند که زن مسلمان زن منفعل پذیرنده صرف درخواست‌ها و فرامین مردان نبوده‌اند و اندیشه‌ی انفعال زنان مسلمان و حتی خشنودی آنها از دنیایی که مردانه بر آنها می‌تازد، توهم اندیشه‌ی غربی است.

اما گروه دیگر نظریه‌پردازان بر اینکه زنان، تحت گرایش‌های مردسالارانه‌ی زمان خود به حاشیه رانده شده‌اند، توافق نظر دارند. آنها در حوزه‌های بسیاری از زایمان گرفته تا زبان، شغل، حضور در فضاها، عمومی این فرض مسلم، یعنی به حاشیه رانده شدن زنان را اثبات می‌کنند؛ به عنوان مثال حوزه‌ی نوشتن و زبان را مردانه تلقی شده و زنان سهم اندکی از دنیای نوشتار و زبان دارند. آنها معتقدند ساختارهای مردانه زنان را به حاشیه رانده است. کتاب *روش‌های بی‌بخش؛ مطالعات زنان و پژوهش اجتماعی* (ال.دوال، ۱۳۸۵) از منظر فمینیستی به مسائل زنان در زمینه‌ی نوشتن زنانه محور پرداخته بود یکی از این نمونه‌ها است.

اینجا نگاه سومی هم در پژوهش‌های حوزه‌ی زنان وجود دارد. از منظر این گروه، مسائل اجتماعی اعم از تحت ظلم واقع شدن، فقر، فرودستی مسئله‌ی خاص همه‌ی زنان و همچنین زنان به تنهایی نیست. زنان از طبقات بالای اجتماعی کمتر تحت سرکوب و ظلم واقع می‌شوند از طرفی تهی‌دستان، معلولین، کودکان، سالمندان و گروه‌های آسیب‌پذیر «زن و مرد» تحت نابرابری و بی‌عدالتی این شرایط هستند. می‌توان دیدگاه این گروه را اعتدالی‌تر و دیدگاه‌های گروه اول را که سعی در اثبات برتری و نه انقیاد زنان دارد، دیدگاه‌های مثبت‌گرایانه تلقی کرد. دیدگاه گروه دوم که به دنبال تلاش برای شناخت و بررسی و رفع

نابرابری‌های جایگاه زنان در جامعه است در زمره دیدگاه‌های رادیکالی و انتقادی در حقوق زنان قرار می‌گیرد.

هر سه دیدگاه فوق، بر بخشی از واقعیت اجتماعی صحنه می‌گذارند. اینجا بدون تعصب و قضاوت در مورد هر کدام از آنها، بنا به داده‌های میدان تحقیق زندگی خود، به طور حتم به موقعیت زنانه‌ام در تحقیق اشاره خواهم کرد، در تحلیل و تفسیر روایت، ضمن در نظر گرفتن جنسیت به عنوان یکی از مؤلفه‌های پژوهش حاضر، سعی شد تمام فرضیات فمینیستی اعم از مثبت‌گرایانه، منفی‌گرایانه و اعتدالی، در پراتنز قرار گیرند تا به واگویی افتخارات یا اعتراضات زنانه از ظلم و جور مردان گرفتار نشوم. در غیر این صورت علاوه بر آنکه از ابعاد مهم زندگی روزمره‌ام غافل می‌شدم، موجب می‌شد سرتاسر پژوهش با دشمن فرضی درگیر شوم و نگرش کل‌گرایانه به موضوع تحت تأثیر قرار می‌گرفت. مطالعات فمینیستی، مطالعات ارزشمندی هستند، اما حضور یا عدم حضور در جامعه و دستیابی به حق مسلم زندگی یعنی برابری و عدالت و مساوات، از کلیه زنان در گروه‌های اقتصادی-اجتماعی مختلف به صورت برابر سلب نشده است و از طرفی مردان بسیاری هم هستند که نمی‌توانند شرایط برابر با مردان یا حتی زنان دیگر داشته باشند. ظلم و جور بی-عدالتی و نابرابری ناشی از بحران‌های اقتصادی و فرهنگی مردان را نیز تحت تأثیر قرار داده است و زنان و مردان از گروه‌های اقتصادی-اجتماعی پائین، البته با تفاوت‌هایی به محاق می‌برد. اذعان می‌کنم اثرات این اجحاف در زندگی زنان به مراتب بیشتر از مردان برآورد می‌شود.

در کتاب پنج جلدی *سخنوران نامی معاصر* (برقی، ۱۳۷۳) که تمام شماری از سخنوران نامی ایران معاصر است، از ۶۱۹ سخنور نامدار معاصر، تعداد سخنوران زن حتی به ۲۰ تن هم نمی‌رسد که در میان این تعداد نام‌های شعرای زن ایرانی مثل پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی، مریم ثابتی می‌درخشد. ۶۰۰ سخنوران نامی معاصر مرد برای جمعیت چند ده میلیون نفری از مردانی که در جامعه معاصر زندگی کرده‌اند نیز قابل توجه نیست. به همین دلیل جدا کردن گروهی از جامعه و پرداختن به آن بدون توجه به ارتباطش با سایرین در گروه‌های دیگر، نگرش کل‌گرایانه را از محقق می‌گیرد و این به نقص درک و شناخت آن حوزه می‌انجامد.

علاوه بر نظریات فمینیستی، رویکرد مارکسیستی هم می‌تواند در تفسیر روایت به کار گرفته شود. مطالعه بازیل برنشتاین و ویلیام لباو (William Labov) از جمله تحقیقاتی است

که بر شاخص‌هایی در پایگاه اقتصادی- اجتماعی افراد، همچون رنگ پوست در ارتباط با زبان و نحوه بیان افراد استوار است. تحقیق آنها در بستر تفاوت‌های طبقاتی فاحش میان سفیدپوست‌ها و سیاه‌پوست‌های ساکن آمریکا انجام شده است. بین تحقیقات این دو و نگرش آنها به موضوع تفاوت‌هایی وجود دارد. به نتایج تحقیق برنشتاین در قسمت مقدمه مقاله اشاره شد. ویلیام لباو، از زبان‌شناسان برجسته، به نقد دیدگاه برنشتاین پرداخته است. نشان دادن طبقات متوسط به عنوان گروهی دارای ذهنیت انتزاعی، جزئی‌نگرانه، انعطاف- پذیر و ظریف پرداخته و در حالیکه طبقات پایین را برخوردار از ذهنیت و کنش تصادفی در لحظه و همین حالا معرفی کرده است (برنشتاین: ۲۰۰۳، ۲۰۰۴) در تحقیق برنشتاین مورد نقد لباو بوده است. او به مخالفت با سیستم آموزشی که معلمان سفیدپوست آن از قضا آشنایی با لهجه و گفتمان سیاهان نداشتند، می‌پردازد و نظام آموزشی را پیشنهاد می‌کند که در آن با سیاهپوستان مطابق با لهجه‌شان برخورد شود و توسط معلمان سیاهپوست اداره شود. «خصوصیات زبانی ارزشمند و یا بی‌ارزش تلقی می‌شوند و این باعث می‌شود هویت‌های اجتماعی ارزشمند و یا بی‌ارزش شوند. وجه پنهان آن نیز این است که خصوصیات زبانی خاصی، در این مورد لهجه سیاهان، از بین بروند» (لباو، ۱۹۷۲: ۲۱۰).

نظریه پرداز دیگری که در ابعاد مختلف اجتماعی تحقیقات متعددی را انجام داده است پیر بوردیو (p. Bourdieu)، انسان‌شناس فرانسوی، است. نظرات بوردیو از دو بُعد مدنظر است؛ ابتدا تجربیات او در مورد لهجه‌های مختلف زبان فرانسه و همچنین عصبی شدن او در یکی از سخنرانی‌هایش در دانشگاه شیکاگو و سپس از منظر نظریاتی که در رابطه با زبان و طبقه بیان کرده است. بوردیو در فیلم مستندی با عنوان «جامعه‌شناسی هنر رزمی است» (پیر کارل، ۲۰۰۱)، دقایق و لحظه‌های بعد از پایان یکی از سخنرانی‌هایش، نفسی می‌کشد:

ترسناکه! ترس صحنه من رو گرفت، تمام مدت دهنم خشک شد. شانس آوردم این لیوان آب اینجا بود. (صورتش را در دستانش پنهان می‌کند و بعد از مدتی دوباره ادامه می‌دهد) خیلی بده که آدم عصبی باشه! این به خاطر عدم امنیت زبان سخنرانیه! به فرانسه خیلی فرق می‌کرد. خب چه کنم زندگی همینه!

در جایی از همین فیلم، انزجار و تنفر او از لهجه در سخنرانی اینگونه نمود پیدا می‌کند:

من از لهجه‌ام شرم‌منده بودم رفتم مدرسه عالی نرمال درستش کردم وقتی به روستای خودمون رفتم و لهجه‌اشون رو شنیدم، ترسیدم. حتی امروز هم لهجه خاصی می‌شنوم، منو بیمار می‌کند، در عین حال همون لهجه‌ای هست که من قبلاً داشتم. همین اواخر

راديو شنيدم، نويسنده طرفدار سياست‌هاى شيراک، در حال صحبت بود لهجه داشت، احساس کردم دلم می‌خواهد بکشمش. احتمالاً فعلاً عرصه زبان منو می‌کشند، باشه! (بورديو، ۲۰۰۱).

این روایت بورديو فهم نظریات او را ساده‌تر می‌کند. او ضمن اینکه معتقد است زبان می‌بایست فراتر از جنبه صرفاً تکلم و بیان بررسی شود (فکوهی به نقل از بورديو، ۱۳۹۱:۱۰۸)، در اثر مهم خود، تمایز، نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی، به علائق و ابعاد زندگی اجتماعی افراد در نحوه حرف زدن، ورزش و شرکت در مهمانی‌ها از منظر اجتماعی، سیاسی، هنری و یا ادبی و در طبقات مختلف اجتماعی، می‌پردازد. برخی از گروه‌های طبقاتی و چالش و مبارزه بین آنها به شرح ذیل هستند: «خلع ید زنان توسط مردان، کم‌سوادترها توسط باسوادترها و کسانی که نمی‌دانند تا سخنی بگویند توسط کسانی که خوب سخن می‌گویند» (بورديو، ۱۳۹۱:۵۶۹).
در این چالش،

هر گروهی که از سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادین افزونتری برخوردار باشد، شانس برتری و تسلط بیشتری را در اختیار خواهد داشت. ظرفیت عاملان اجتماعی در عمل، تولیدات ذهنیشان را مشخص کرده و نظام‌های نمادین نیز در بازتولید ساختارهای اجتماعی سلطه نقش مهمی دارند. بدین لحاظ مفهوم زبان و قدرت نمادین در مشروعیت بخشی به سلطه عاملان و ساختارها نقشی حیاتی بازی می‌کند (استوار به نقل از بورديو، ۱۳۹۳:۱۹)

این سرمایه‌های نمادین به فرد اقتدار می‌بخشد و همچنین به اقتدار زبان فرد می‌انجامد. اقتدار در زبان ماحصل تجارب بیرونی و نه تجربه روانی و درونی هستند.

۵. تحلیل یافته‌ها: نهادهای اولیه؛ خانواده و خویشاوندی، جنسیت، شخصیت، معاش

«نهاد، نظام سازمان یافته و پایداری از الگوهای اجتماع است که برخی رفتارهای تأیید شده را در جهت برآورده ساختن نیازهای بنیادی جامعه ایجاب می‌کند. در هر جامعه‌ای پنج نهاد خانواده، آموزش، مذهب، اقتصاد و حکومت» وجود دارد (کوئن، ۱۳۸۲:۱۱۰). نهادهای فرهنگی اولیه شامل؛ خویشاوندی، کودکی، جنسیت و معیشت و نهادهای فرهنگی ثانویه

نیز شامل؛ مذهب، آئین‌ها، شیوه‌های قومی، هنجارها است (فکوهی به نقل از کاردینر، ۲۰۸:۱۳۸۱). اینجا قصد دارم با تمرکز بر نهاد اولیه خانواده به موضوع سخنوری بپردازم. «نظارت بر کارکرد تولیدمثل، اجتماعی کردن کودکان و تأمین امنیت اقتصادی برای اعضایش، تثبیت جایگاه اجتماعی و منزلت افراد از طریق وراثت، مراقبت و حمایت از فرزندان در نهاد خانواده انجام می‌شود» (کوئن، ۱۱۲:۱۳۸۲). اینجا در چند بند به صورت مختصر، مؤلفه‌های مهم نهادهای فرهنگی اولیه در زبان آموزی، آمده است:

- حضور نسل‌های مختلف در کنار یکدیگر (وجود خواهر و برادر و عدم وجود بزرگترهایی چون پدر بزرگ و مادر بزرگ)
- وجود افراد مؤثر در تاریخچه زندگی شخص
- وضعیت اقتصادی و اجتماعی
- دو زبانگی کاهشی^۵ و نداشتن توانش ارتباطی با بزرگترهای فامیل
- اتکاء فرد به تاریخچه شخصی و عدم پیوند آن با تاریخ فراشخصی
- جنسیت زنانه

بخشی از این موارد مثل دو زبانگی کاهشی، فقدان توانش ارتباطی با بزرگترهای فامیل، جنسیت در بخش توصیف میدان توضیح داده شد. در ادامه مواردی که در متن روایت گذرا و غیرمستقیم اشاره شد تحلیل می‌شوند. یکی از این موارد «تاریخ شخصی» و «تاریخ فراشخصی» است که البته مفاهیمی هستند که به صورت مستقیم در متن روایت دیده نمی‌شوند. این دو مفهوم و چالش‌هایی که در آنهاست، توضیح داده خواهند شد. «تاریخ شخصی و فراشخصی» چیست؟ واژه تاریخ معانی مختلفی دارد، سرگذشت، تعیین زمان چیزی، از جمله معانی «تاریخ» است. هم‌راستا با معانی عام از تاریخ، در این نوشتار نیز این واژه، سرگذشت فرد یا خانواده یا ملتی را توصیف می‌کند. به تعداد آدم‌ها و خانواده‌ها و ملل تاریخ داریم. هر کدام از این اجزاء جامعه و فرهنگ، تاریخ‌ساز و خود درگیر موجودیت کلی به نام تاریخ هستند. در سطح خرد، تاریخ فرد یا خانواده «الف» از تاریخ فرد یا خانواده «ب» متفاوت است. هر کدام از آنها به صورت مجزا تاریخ خاص خود را دارند. تاریخ هر خانواده مسیرهای اجمالی که را که اعضاء آن خانواده پیش رو دارند، قابل پیش بینی می‌کند. تاریخ شخصی، محصول و ثمره نسل‌های متمادی است که فرد و خانواده رشد

و نمو یافته است. هم‌نسلی‌های فرد و نسل‌های پیشتر از او، تاریخچه شخصی فرد محسوب می‌شوند

علاوه بر تاریخچه شخصی، تاریخی وجود دارد که به زمانی که سرزمین و مردمانش وجود دارند، بازمی‌گردد. آن تاریخ، ورای شخص است. فهم و درک این تاریخ فراتر از شخص اهمیت به سزائی دارد. دانش تاریخی هر ملتی، در کیفیت گفتگوهای اکنون آنها تأثیرگذار است. تاریخ دیگ ذوب بزرگی از اتفاقات خوب و بد است و ما از میان این اتفاقات گزینش می‌کنیم. انتخاب‌های ما از ملغمه درهم‌جوشیده دیگ ذوب تاریخ، گفتمان امروز را شکل می‌دهد. روایت حسین(ع) و یارانش از تاریخ چندهزار ساله‌ای که از سر گذرانده‌ایم، برگزیده تاریخ این سرزمین می‌شود، «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا»، سرلوحه برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، گروه خاصی قرار می‌گیرد و به گفته مایکل فیشر (Fisher. M.) مردم‌شناس و شرق‌شناس بریتانیایی، «پارادایم کربلا» (فاضلی، ۱۳۹۶) در کشور ایران حاکم می‌شود. این نکته در مورد دانش شخص از تاریخ نیز صدق می‌کند. افرادی که تاریخ را می‌شناسند به طور حتم مسیرهای متفاوتی برای زندگی خود رقم زده‌اند. کم و کیف دانش تاریخی فرد در انتخاب مسیر پیش روی او اهمیت دارد.

حال این پرسش مطرح است که اثر خودمردم‌نگاری با موضوع سخنوری، چگونه می‌تواند به حافظه تاریخی ورای شخصی مرتبط باشد؟ در خودمردم‌نگاری، حافظه تاریخی خودمردم‌نگاران کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. بسنده کردن به تاریخ زندگی فرد، یکی از نقاط ضعف خودمردم‌نگاری است. مبنای خودمردم‌نگاری تحلیلی، روایت زندگی فرد است و کمتر، تاریخ در شکل گسترده و وسیع آن مورد توجه قرار می‌گیرد. ارتباط میان تاریخ و زندگی تک‌تک افراد گاهی واضح و روشن و گاه مبهم است و تشخیص رابطه میان موضوع، دغدغه فرد و تاریخ دشوار است. اینکه من یا هر کس دیگری نتواند به رؤیایی همچون رؤیای سخنوری جامعه عمل بپوشاند یکی از این موارد است. تاریخ مملو از کشورگشایی، جنگ، تغییر این سلسله پادشاهی با دودمان و طوایف دیگر، ظلم و بیدادگری‌های پادشاهان، خراج و مالیات و حرمسراها است. هر قدر وارد جزئیات زندگی افراد معمولی می‌شویم، داده‌های تاریخی کم حجم و لاغر می‌شود. یکی از نتایج حداقلی آن این است که من در طول سال‌های کودکی و نوجوانی و تا همین اواخر، کمتر دانشی نسبت به سخنوری در تاریخ به طور عام و سخنوران زن داشته‌ام. تصویر آدم‌های معمولی، مردان و

البته بیشتر زنان در تاریخ جز در موارد معدود، سیاهی لشکری بی‌زبان و کلام ترسیم شده است. در تاریخ، نامی از آدمی معمولی، که ممکن است در نقش سرباز لشکر نادرشاه بوده باشد و اینکه چه می‌اندیشید، ثبت نشده است. همچنین فراز و نشیب موضوعاتی چون سخنرانی و سخنوری، نیز کمتر مورد توجه ثبت‌کنندگان تاریخ بوده است.

از دیگر سو، پیرو این فقدان‌های تاریخی اعتراف می‌کنم که تا پیش از این تحقیق، جستجو با کلیدواژه سخنوری، مردان و زنان سخنور را نداشته‌ام. در منزلگاه‌های بخش‌روش تحقیق، مسأله‌مندی سخنوری از ابتدا تا وقتی که فرد را به جستجو وامی‌دارد، تشریح شد، جستجو در مورد این مسئله نیازمند طی کردن منزلگاه‌های نام‌برده در بخش‌روش تحقیق داشت. به هر روی دانش تاریخی در اینکه موضوع و دغدغه‌ای به مسئله فرد تبدیل شود و گامی برای آن بردارد مؤثر است. بسندگی به تاریخچه شخصی که فاقد سخنوران زن در زنان خویشاوند پیرامونم و البته مردان نیز در وهله بعد، نقطه اتکایی برای سخنورشدنم مهیا نمی‌ساخت، اما در تاریخ و رای من چطور؟ آیا تاریخ فراشخصی نیز بسان زندگی شخصی‌ام از سخنوری خالی بود؟! به طور حتم خیر! در تاریخ فراشخصی، سخنوران مرد کم نبودند اما ناآگاهی از موقعیت زنان سخنور در تاریخ بسیار بود که به کم بودن تعداد آنها و برجسته نبودن مفهوم زن سخنور در حافظه جمعی بازمی‌گردد.

مشیرسلیمی (۱۳۳۵) و رحمانی (۱۳۹۲) از پژوهشگران حوزه زنان، در آثارشان، به معرفی زنان سخنور شاعره در تاریخ مشرق زمین پرداخته‌اند. گسترش درک و فهم از تاریخ رؤیا، زمینه دستیابی به رؤیا را در میان آدم‌هایی که مشتاق آن رؤیا به طور غیرمستقیم و تنها در حد نیازی مبهم از دوران کودکی و نوجوانی مطرح است، مهیا می‌سازد. دانستن تاریخ، سهم بزرگی در تحریک و ترغیب افراد در تعقیب رؤیاهای آنها دارد. اگر کودکی رؤیایی دارد، در تاریخ به جستجوی رؤیای او برآئیم و به او نشان دهیم که قبل از او هم افرادی بوده‌اند که صاحب این رؤیا بودند، چه اقداماتی تا کنون در مسیر رؤیای او انجام شده است و در حال حاضر خود او در کجای این هستی قرار دارد و به کجا باید برود و اینکه او اکنون بر دوش هزاران نفر از ابتدا تا اکنون ایستاده و حالا مشعل‌دار این رؤیا اوست.

تصریح می‌کنم که ایده‌ها، آمال و رؤیاهای آدمی منطبق بر قله‌های تاریخچه «شخصی» اعم از بزرگسالان حاضر و غائب در زندگی شخصی فرد نیست. هر انسانی مسیر زندگی متفاوت و منحصر به خودش را دنبال می‌کند. به دنبال تغییرات روزافزون مدرنیته، نیازهای هر نسل متفاوت از نسل‌های قبل است. در این شرایط، تاریخ «فراشخصی» گنجینه‌ای است

که فرد می‌تواند به جستجوی رؤیاهایش را در آن پردازد. در تاریخ هر چیزی یافت می‌شود و هر رؤیایی تاریخ دارد و تاریخ مملو از رؤیاهای کوچک و بزرگ است. در این موقعیت تاریخ می‌تواند به رؤیای فرد دامن بزند و به آن پر و بال دهد. در دنیای معاصر، ندانستن تاریخ، افول رؤیایها است. گفتن از تاریخ رؤیا کار ساده‌ای نیست. آموزش تاریخ یکی از دشوارترین درس‌ها است این در مورد انواع رؤیایها و تاریخ آنها دشوارتر نیز می‌شود! گاهی آموزش بندهایی از تاریخ، بر آن دسته از موضوعاتی تأکید دارند که مابه‌ازای آن در زندگی شخصی فرد وجود ندارد یا بسیار انتزاعی و دور از ذهن هستند.

می‌توان با وسایل آموزشی گوناگون، فضاهای تاریخی را به شکل عینی و گویا درآورد تا آموزش‌گر از این طریق مسائل و پدیده‌ها را ببیند. به بیان دیگر، باید در تدریس، هر موضوعی را به زبان خاص فرد معاصر تبدیل کرد و آن را در قالب تعبیرهای فکری او ریخت (تقوی‌نسب و همکاران: ۱۳۹۱).

قهرمانان تاریخ فراشخصی سخنوری، به زنان می‌آموزد که «بیش از پیش در راه فراگرفتن دانش و هنر بکوشند و هنرنمایی درخشان‌تری بنمایند» (مشیرسلیمی، ۱۳۵۵: ۵). کتاب *پرده‌نشینان سخنگوی*، جستجویی در تاریخ ۱۰۰۰ ساله ایران بوده است. اسامی زنان سخنور و برخی از مشخصات سخنوری ایشان و نمونه‌ای از اشعارشان در کتاب نوشته شده است که به طور معمول آنها کسانی چون فروغ فرخزاد و پروین اعتصامی، زنان شاعره نامدار ایران زمین، بودند که آنها هم کمتر سخنران بودند. من در تاریخ شخصی خود، مرد یا زن سخنور سخنران، سراغ نداشتم تا الگویی برای حرف زدن من باشد. هربرت مید (Mead. Herbert)، جامعه‌شناس و فیلسوف آمریکایی، به واژه «تقلید» اشاره می‌کند. تقلید در آراء مید، در گستره روابط بین افراد تنظیم و خلاصه شده است و تقلید از الگوهای تاریخی مدنظر نبوده است. مید معتقد است:

همدلی با دیگران از توانایی بازیگوشانه تقلید از دیگران به ویژه کسانی که کودکان به آنها وابسته‌اند آغاز می‌شود. تقلید به حس وحدت با افراد تقلیدشده می‌انجامد، سرانجام واکنش‌ها و رویکردهای پذیرفته‌شده اجتماعی را در خود شخص به صورت دیگری تعمیم‌یافته تثبیت می‌کند (لیندولم، ۱۳۹۴: ۲۶۹).

«آدم‌ها در نمایش بداهه خود از دو ابزار تقلید و هم‌سانی خود با والدین و گروه هم-سال، اجرای نقش را فرا می‌گیرند» (همان به نقل از گافمن، ۲۷۷). این مهم در زندگی

شخصی و همچنین ابزارها و امکان هدایت به سوی تاریخ زنان و مردان سخنور سرزمین خود، نیز برایم مهیا نبوده یا اگر می‌شناختم، دور از من بودند. در حالی که زندگی خالی از سخنور در زندگی شخصی و فراشخصی‌ام بوده است خیلی زودتر از آشنائی با تاریخ زنان سخنور سرزمینم به اندیشه‌های فمینیستی که صحنه بر وضعیت من می‌گذاشتند، آگاه شدم. یعنی خیلی پیش‌تر از اینکه با تاریخ تاج‌السلطنه، دختر مشروطه‌خواه ناصرالدین شاه در کتاب خاطرات تاج‌السلطنه (۱۳۶۱)، مکاتبات کارگران زن در دوره قاجار برای گرفتن حقوقشان (نک، اتحادیه، ۱۳۷۳)، و اقدامات دیگری از این دست از زنان، آشنا شوم با تحلیل تاریخ از نظرگاه عده‌ای خاص آشنا شدم. خیلی پیشتر از شناخت افراد قوی و دانشمند تاریخ این سرزمین پی بردم «زن درون مایه و معنا است و مرد بیان. زبان، ملک مرد شده و زن سهمی در آن ندارد» (غذامی، ۱۳۹۵: ۸). تحلیل تاریخ از این منظر به وفور در هر گوشه و کناری یافت می‌شود. فیلم، نقل قول، روزنامه، مجله‌های بسیاری بازنمای این نظرات است. حتی بخشی از روایت من در راستای تأیید نظرات این دسته قرار گرفته است و در بخش‌هایی از این روایت با این گروه هم‌صدا هستم، با نوشتن قسمت‌هایی که از نابرابری میان پسر و دختر در اقوام آذری زبان نوشته‌ام. اینها پیش‌فرض‌ها و مفروضاتی مسلم پنداشته شده است که در آن تردیدی به خود راه نمی‌دهیم. این نظرات تا اندازه‌ای مقرون به واقعیت هستند و اما گاهی هم خود به واقعیت موجود دامن زده‌اند. اینکه سهم این انتقادات، در سکوت زنان و گرفتن اعتماد به نفس آنها برای حضور در اجتماع چقدر بوده است نیاز به تحقیق و بررسی است و اینجا مجال آن نیست تنها می‌توان تصریح کرد وضعیت حاضر تقریباً به نظرات این گروه نزدیک‌تر است تا دنیای ترسیم شده ماگه رحمانی و مشیرسلیمی. اگر در دنیای علوم اجتماعی و علم مطالعات زنان سهم بزرگی و حضور برجسته همین تعداد اندک زنان، نشان داده می‌شد آیا تغییری در وضعیت زنان داده می‌شد؟ آیا بیان مظلومیت زنان، نابرابری حقوق زنان در قوانین و غیره به بساخته شدن زن ناتوان و زمین‌گیر دامن نمی‌زند؟ پاسخ به این پرسش سهل و ممتنع است. به نمونه‌های تاریخی بازمی‌گردم تا پاسخی متقن برای آن بیابم. حقوق کارگران، حق رأی زنان و حقوقی از این دست، موفقیت‌هایی است که مرهون صداهای معترض و منتقد است. بهترین معرفی تاریخ از دو منظر و توأمان است: حرکت بر مبنای استثنای تاریخ در عین توجه به گروه‌های بزرگ تحت ستم. گوشه چشمی به تاریخ قهرمانان روّیایا در کنار توجه به بخش اعظمی از زنان دیگری هم تحت ظلم و ستم قرار گرفته‌اند لازم و ملزوم یکدیگرند. تاریخ انسان؛ زنان و

مردان سرزمین ما، سراسر شکست و پیروزی است. نیاز است هر دو شناخته و شناسانده شوند. همانطور که از اکثریتی از زنان و مردان ضعیف گفته می‌شود از زنان و مردان توانمند هم گفته شود. واگویه فقر و بدبختی آدم‌ها به آنها و از آنها به دیگران، قدرت حرکت را سلب می‌کند. فرودستان را در وضعیت خودشان حق به جانب می‌کند و محکوم به سکون و ایستایی می‌کند. تحرک را سخت‌تر از حالتی می‌کند که فرد درگیر تحلیل‌های تاریخی است. تحلیل‌های متفاوت از صدای زنان البته در تحلیل‌های فرهنگی و اجتماعی زنان وجود دارد. توجه به این دو بخش، تحلیل‌های نزدیک به واقعیت موجود در عرصه بیان و ابزار خود در زنان را ممکن می‌سازد. برای مثال فیشر (Fisher. H)، از اندیشمندان حوزه مطالعات زنان، در فصل «مهارت‌های کلامی زنان» از کتاب *جنس اول؛ توانایی‌های زنان برای دگرگون کردن جهان* (۲۰۰۰)، می‌نویسد: «زنان مشتاق حرف زدند» (ص، ۱۰۰). این در حالی است که بنا به تاریخچه شخصی زندگی من، زنان پیرامون من مایل نبودند تا در اجتماعات خویشاوندی که مردان هم حضور داشتند، حرف بزنند. صحبت آنان به طور معمول به جملات کوتاه و بریده محدود می‌شد و دایره صحبت مردان و زنان، همیشه از هم جدا می‌شد. مردان همواره سعی داشتند تا در عرصه قدرت محلی (در گروه‌های مذهبی، قومی و محلی) بکوشند، ائتلاف داشته باشند، حرف بزنند و حتی‌الامکان به منابع قدرت‌های فرامحلی نزدیک‌تر باشند. آنها از کودکی با مکبری در مساجد، یا تقلید از داد و بیاداهای مردان بزرگسال بر سر کوچه و بازار می‌آموزند که در میان جمع حاضر شوند و با تمام دشواری‌های حضور برای کودکی تازه به عرصه رسیده، این سختی را تاب بیاورند. صدای آنها در مجالس و اجتماعات زنانه و مردانه منتشر می‌شد و فرصت صدامند شدن دختران، تنها در مجالس زنانه و در حد خواندن چند آیه از قرآن بود. قدرت سخنرانی مردان هم البته در عرصه محلی بود و در عرصه فرامحلی این سخنوری آنها کمتر اتفاق می‌افتاد.

در اجتماعات کوچک زنان و مردان، علاوه بر عوامل اقتصادی، قشربندی‌های طبقاتی که در میان مردان و زنان البته با وزن و سنگینی‌های متفاوتی مشترکاً صدق می‌کند، آواها، نظام واژگانی و بیان زنان نیز تأثیرگذار است. هر سه این عناصر از زندگی روزمره زنان ناشی می‌شود. تغییر نظام واژگانی یا بیانی زنی از این مسائل زندگی روزمره به مسائل عمومی و در سطحی دور از این اتفاقات، مردانه تلقی شده و موجب طرد آن زن از گروه زنانه می‌شود. همزمان در گروهی دوستانه از هم دوره‌ای‌های کارشناسی، بخشی از مباحث مربوط به این نوشتار را مطرح کردم، یکی از آنها به سرعت گفت: «احساس کردم یه استاد

جلوم ایستاده!». جملات جدی و نامأنوس با زندگی روزمره، در غالب اجتماعات زنانه جذابیتی ندارد. نظام واژگانی گروه‌های زنانه، حرف‌های غیر از زندگی روزمره را برنمی‌تابد و اگر که کسی آن را رعایت نکند در این گروه‌ها کمتر پذیرفته می‌شود. «گفتمان‌های رایج درباره زن، از زن بودن انتظار احساسی بودن، عاطفی بودن و نه کسی که علمی حرف می‌زند را دارد» (بور، ۱۳۸۹: ۷۴) در قلمرو اجتماعی بسیار رواج دارد. حافظه زنانه نیز همچون نظام واژگانی، از زندگی روزمره ناشی می‌شود. عبارات ثقیل و سنگین علمی در آن چندان جایگاهی ندارد. متعاقب این نظام واژگانی و حافظه انباشته از زندگی روزمره، بیان زنانه نیز نمی‌تواند همچون بیان مردانه تحکم‌آمیز، مطالبه‌گرانه، استهزاءکننده، پرسش‌گونه، حماسی و نمایشی باشد. بیان زنانه در اغلب جوامع حاکی از آرامش‌طلبی و آرامش‌بخشی، زندگی و عشق است که بیشتر تنها در داخل جمع خانوادگی معنا می‌دهد. صدای دورگه، خشن و بلند، در سخنرانی کارآمد هستند. استحکام لفاظی از ویژگی‌های حائز اهمیت سخنوری مردانه است. زبان زنانه، از زبان گفتار تا زبان بدن در زن‌ها متفاوت از زبان مردانه، ساخته و پرداخته می‌شود.

علاوه بر ویژگی‌های جنسیتی که در بالا گفته شد زنانگی و ویژگی‌های شخصیتی زنان در مقوله اعتماد به نفس و تبدیل آن به اعتماد به جمع یا بالعکس نقش دارد. البته من هم کم حرف بودم و هم کمتر تلاشی برای دیده شدن داشتم. بخشی از این ویژگی‌ها از شخصیت من ناشی شده است و بخشی هم بنا به شرایطی که در آن قرار داشتم، در من شکل گرفته است. اینجا قصدم بیان اعتماد به نفس نیست. آدم‌ها بسته به نوع نیاز، از انواع اعتماد به نفس برخوردار هستند. تا کنون بسیار از اعتماد به نفس سخن گفته شد اما مفهوم اعتماد به جمع و جماعتی که این سخنرانی در آن انجام می‌شود کمتر مطرح شده است. این موضوع دو سویه دارد، اعتماد به جمع موجب افزایش اعتماد به نفس می‌شود و اعتماد به نفس موجب برانگیزاندن اعتماد جمع به سخنرانی و در نهایت اعتماد سخنران به جمع می‌شود. اعتماد متقابل سخنران و جماعت حاضر در سخنرانی مقوله بسیار مهمی است. در کتب مربوط به سخنوری از شنوندگان تخریب‌کننده سخنرانی را با عنوان اخلال‌گران سخنرانی یا مواجهه با خشونت در سخنرانی‌ها (هنیدل، ۱۳۸۳) معرفی می‌کنند و شیوه‌های مختلفی برای مدیریت این افراد مخل سخنرانی ذکر می‌کنند. پیشتر به این آفت‌های سخنرانی واقف نبودم. شیوه‌های افزایش اعتماد سخنران به جمع در این میان با ابراز توجه، یادداشت برداشتن، و حتی شوخی، گپ و گفت آغازین از سوی حضار مبنی بر احوالپرسی و مدیریت تخریب-

گران احتمالی سخنرانی امکان‌پذیر است. گاهی حضور فردی آشنا در میان جمع، آن اجتماع را قابل اعتماد می‌کند و بالعکس. اینکه افراد از سطوح بالای اجتماع و افرادی با سنین میان-سالی به بالا وارد جرگه سخنران‌های حرفه‌ای می‌شوند یکی از دلایل آن افزایش و تقویت اعتمادی است که جمع حاضر به سخنران دارند. زنان به محرک‌های اعتماد به نفس بسیاری در میان جماعت شنوندگان به دلایلی از قبیل مردانه بودن بیان و سخنرانی، نیاز دارند. فقدان یا ضعف رابطه بین نسل‌ها در کنار سایر مؤلفه‌ها مثل پایگاه اقتصادی، جنسیت زنانه، حتی ویژگی‌های شخصیتی فرد در بطن نهادهای اولیه مثل خانواده، بر سخنوری ایفاء نقش می‌کنند. فقدان رابطه بین نسلی با شکاف بین نسلی، در آراء و اندیشه‌های کارشناسان حوزه خانواده بیان می‌شود، متفاوت است. وقتی زبان سلیس و روانی برای گفتگو با یک‌الی دو نسل قبل‌تر فرد وجود ندارد، ارتباطی نیز صورت نمی‌گیرد و شکافی نیز به وجود نمی‌آید. در واقع این دو یا سه نسل، به دلیل حداقلی شدن ارتباط که ناشی از دو‌زبانگی کاهشی است کمتر فرصت بده بستان ایده‌ها و ارزش‌ها ایجاد می‌شود..

۶. نتیجه‌گیری

بررسی تحقق یا عدم تحقق رؤیاهای مشارکت‌کنندگان در هر فرهنگی از چندین وجه، مهم است. در درجه اول به رؤیاهای زنان و مردانی که در بطن فرهنگ متولد می‌شوند، بزرگ می‌شوند و سال‌ها تلاش می‌کنند و بعد با کوله‌باری از تجربه به کناری می‌روند، دست می‌یابیم. چيستی رؤیا و نقش بستن رؤیا در انسان، به برهم‌کنشی هزاران عامل انسانی و غیرانسانی، تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی نیاز دارد. از برهم‌کنشی این عوامل، رؤیا، همان چیزی که در اتفاقات زندگی، بازی‌های کودکانه یا ملاقاتی، جرقه زده می‌شود^۱، شکل می‌گیرد.

در بازی‌های کودکانه، تصویر خود در رؤیاهایمان را بازی می‌کنیم. مادر، پزشک، سخنران یا نویسنده شدن از جمله نقش‌هایی است که هر کدام از ما، خود را با آن به تصویر می‌کشیم.

رؤیاها تجسم تصاویر خیالی ذهن و زبان هستند. درک آن، حتی اگر محقق نشده باشد، شناخت ما از فرهنگ را غنا می‌بخشد. بررسی عدم تحقق رؤیاهای محقق‌نشده گامی برای پیشبرد و ارتقاء کیفیت زندگی انسان امروز است. رؤیا داشتن یکی از ویژگی‌های انسانی است. به واسطه این پژوهش بسیار پیش آمده است که از اهالی خانواده، دوستان، راننده

تاکسی، کودک و سالمند، کسانی که سنی از ایشان گذشته بود رؤیاهایشان پرسیده شود. بسیاری در تحقق رؤیاهایشان موفق نبودند و به دلایلی چون کهولت سن، دیگر زمانی هم برای دست یافتن به رؤیاهایشان نداشتند. ارتقاء زندگی با شناخت رؤیاهای اتفاق می‌افتد، انسان با شناخت رؤیاهایش، محتمل‌تر است که بتواند از «داشتن» به «بودن» (فروم، ۱۳۷۰) دست یابد.

اهمیت دیگر بررسی رؤیاهای، درک و شناخت زمینه‌های فرهنگی تحقق یا عدم تحقق رؤیاهای در میان مشارکت‌کنندگان فرهنگ است. چگونه است که فردی به رؤیای خود دست می‌یابد و فردی همچنان در تحقق رؤیای خود ناکام می‌ماند؟ پاسخ به این پرسش، امکان شناخت نقصانها، کمبودها و ضعفها را در جامعه میسر می‌سازد. کودکان ما رؤیاهایی خواهند داشت مشابه رؤیاهای ما یا متفاوت از آنها. فهم شیوه‌های دستیابی مخترعان، اندیشمندان، معلمان، پزشکان، به رؤیاهایشان، و در کنار آن زمینه‌های عدم تحقق رؤیاهای آنهاست که در این مسیر ناکام مانده‌اند، امکان ساخت دنیای بهتری برای آیندگان می‌دهد. بررسی رؤیاهای آدمی، دو مفهوم تاریخ شخصی و مؤلفه‌های آن و همچنین تاریخ فراشخصی و اتفاقات آن به ما در برنامه‌ریزی فرهنگی-سیاسی-اجتماعی و اقتصادی یاری خواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. موارد داخل کروشه از مرتضی فرهادی به نقل قول اسپنسر اضافه شده است.
۲. در ادبیات نظری آموزش مدرسه‌ای منتقدان بسیاری دارد برای مثال به صفحات ۱۲۲-۱۱۲ از کتاب روان‌شناسی توده‌ها (گوستاو لوبون، ۱۳۳۹) نگاه کنید.
۳. براساس علم پزشکی، از نظر کروموزومی کروموزوم Y پدر تعیین کننده جنسیت فرزند است.
۴. به این خاطره توجه کنید: «محمد هاشمی در گفتگو با سایت جماران با اشاره به خاطره‌ای از دوران ریاستش بر رادیو تلویزیون گفت: در سال‌های جنگ، مریم ریاضی از گوینده‌های صداوسیما بود. عده‌ای شروع کردند به انتقاد از اینکه چرا خانمی در صداوسیما و تلویزیون گویندگی اخبار بکند» (سایت پارسینه، ۱۳۹۴/۷/۷).
۵. وقتی فرد در دو فرهنگ زبانی مختلف یکی به عنوان زبان معیار جامعه مقصد و دیگری به عنوان زبان مادری (یا زبان مبدأ) قرار می‌گیرد. اگر که زبان معیار قوی‌تر در رسانه، آموزش، نظام اداری. مطرح باشد، قدرت زبان معیار باعث استفاده کمتر فرد از زبان مادری می‌شود. بدین ترتیب تکلم

و برقراری ارتباط با زبان مادری کاهش می‌یابد. در این وضعیت فرد تنها قادر به درک و فهم در حد اشکال ابتدایی کاربرد آن در زندگی روزمره می‌شود.

۶. در حوزه روانکاوی و روانشناسی در باب رؤیا، مطالعات بسیاری انجام شده است (نک. یونگ، ۱۳۵۷). به زبان ساده می‌توان گفت در این حوزه‌ها، خواب دیدن همانا رؤیا تلقی می‌شود. اینجا ما قصد پرداختن به رؤیا از این زاویه را نداریم و تعریف خودمان از رؤیا را محدود به آرزوی هر چیزی مثل نوع خاصی از شغل، معشوقه، علم و غیره که صاحب رؤیا را به تخیل و کنش برای دستیابی به آن وامی‌دارد، می‌کنیم.

کتاب‌نامه

- استوار، مجید (۱۳۹۳) «بوردیو و جامعه‌شناسی نمادها»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال دهم، شماره بیست و ششم، بهار، صص ۷-۲۵.
- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره (۱۳۷۳) زن در دوره قاجار (موقعیت زنان در آغاز قرن ۱۴ هجری قمری، نشریه کلک، مهر و آبان، شماره ۵۵ و ۵۶، صص ۲۷-۵۰. دسترسی مورخه ۹۷/۱۰/۴ در سایت <http://ensani.ir/file/download/article/20120426150347-5209-673.pdf>
- برقعی، سید محمد باقر (۱۳۷۳) *سخنوران نامی معاصر ایران*، قم، نشر خرم، چاپ اول، جلد پنجم.
- تقوی نسب، نجمه؛ نوروزی، علی و بختیار نصرآبادی، حسنعلی (۱۳۹۱) چگونگی آموزش تاریخ به کودکان دوره ابتدایی، *فصلنامه رشد آموزش تاریخ*، شماره ۴۷، تابستان. صص ۶-۱۵.
- تاج‌السلطنه (۱۳۶۱) *خاطرات تاج‌السلطنه*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، چاپ اول.
- بور، ویویان (۱۳۸۹) *درآمدی بر بنیان‌سازی اجتماعی*، ترجمه عبدالمهدی ریاضی و هیوا (عبدالعزیز) ویسی، تهران، انتشارات سیروان، چاپ اول.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۹۱) *تمایز: نقد اجتماعی ذوق اجتماعی*، ترجمه حسن چاووشیان، نشر ثالث، چاپ دوم (چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۹۰ انجام شده است).
- شهید، فریده (۱۳۹۲) *نیاکان ما*، ترجمه فاطمه صادقی، انتشارات نگاه معاصر، چاپ اول، تهران.
- کارل، پی‌یر (۲۰۰۰) *فیلم جامعه‌شناسی هنر رزمی است*، ترجمه آراز بارسقیان، دسترسی در سایت <https://t.me/AtLeastLiterature>
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۲) «خودمردم‌نگاری، چیستی و چگونگی» در کتاب *پشت دریاها شهری است؛ فرایندها، روش‌ها و کاربردهای مردم‌نگاری*، تهران، انتشارات تپس، چاپ اول، صص ۴۲۹-۴۸۶.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۶) «ابعاد سیاسی فرهنگ در ایران معاصر؛ سیاست و جامعه در قرن بیستم»، ترجمه شوکتی آقمقانی، انتشارات سبزان، چاپ اول.

خودمردم‌نگاری روای سخنانی، زبان، مهاجرت ۱۹۵

فرهادی، مرتضی (۱۳۸۸) *انسان‌شناسی یاریگری*، تهران، نشر ثالث، چاپ اول.
فکوهی، ناصر (۱۳۸۱) *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، نشر نی، چاپ اول.
فروم، اریش (۱۳۷۰) *داشتن یا بودن*، ترجمه کیومرث خواجه‌یها، تهران، انتشارات اسپرک، چاپ اول.
فیشر، هلن (۲۰۰۰) *جنس اول؛ توانایی‌های زنان برای دگرگونی جهان*، ترجمه نغمه صفاریان پور (۱۳۸۱)، تهران: انتشارات زیراب، چاپ اول.
رهادوست، بهار (۱۳۹۲) *چرا نویسنده بزرگی نشدم؟*، تهران، نشر ناهید، چاپ اول.
رحمانی، ماگه (۱۳۹۳) *پرده‌نشینان سخنگوی*، بازنویسی فاطمه صادقی، تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ اول.

<http://www.iranboom.ir/didehban/mirase-manavi/748-farhang-shafahi.html>

سایت خبری تحلیلی پارسینه، (۱۳۹۴/۷/۷) *خاطره هاشمی از یک گوینده خبر*، کد خبر ۲۵۶۰۷۴، دستیابی به این سایت در تاریخ ۱۳۹۵/۴/۲۵ در آدرس <http://www.parsine.com/fa/news>

دوالت مارجوری، ال. (۱۳۸۵) *روش‌رهایی بخش؛ مطالعات زنان و پژوهش اجتماعی*، ترجمه هوشنگ ناییبی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.

لیندولم، چارلز (۱۳۹۵) *فرهنگ و هویت؛ تاریخ، نظریه و کاربرد انسان‌شناسی روان‌شناختی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر ثالث، چاپ اول.

لوبون، گوستاو (۱۳۶۹) *روان‌شناسی توده‌ها*، ترجمه کیومرث خواجه‌یها، انتشارات روشنگران، چاپ اول. تهران. دستیابی به این کتاب در تاریخ ۱۳۹۵/۴/۲۵ در آدرس

<https://srv2p.ketab.io/booksource/3C1DC60804FC69095C0545F5A9DD551F.pdf?70793>

غذامی، عبدالله (۱۳۹۵) *زن و زبان*، ترجمه هدی عوده تبار، انتشارات گام نو، چاپ دوم (چاپ اول این کتاب سال ۱۳۸۶ بوده است).

مشیرسلیمی، علی‌اکبر (۱۳۳۵) *زنان سخنور؛ از هزار سال پیش تا امروز که بزبان پارسی سخن گفته‌اند*، موسسه مطبوعات علی‌اکبر علمی، چاپ اول.

هیندل، تیم (۱۳۸۳) *فنون سخنرانی*، ترجمه شفیق الهی، تهران، انتشارات سارگل، چاپ دوم (مهر ۸۳)، چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۸۳ بوده است.

کوئن، بروس (۱۳۸۲) *نهادهای اجتماعی از کتاب درآمدی به جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر توتیا، چاپ چهاردهم، صص ۱۱۰-۱۲۶ (چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۷۰ انجام شده است).

Basic, L. (2011). *Speaking anxiety : An obstacle to second language learning?* (Dissertation No. HEU: C11:27). Retrieved from <http://urn.kb.se/resolve?urn=urn:nbn:se:hig:diva-10831>

Bernstein, Basil B. (2003) *Class, Codes and Control, Theoretical Studies towards a Sociology of Language, Volume II*, Published by Routledge. In this address <https://anekawarnapendidikan.files.wordpress.com/2014/04/class-codes-and-control-vol-1-theoretical-studies-towards-a-sociology-of-language-by-basi-bernstein.pdf> at 2018/3/10

- Labov, William. 1972. *Language in the Inner City: Studies in the Black English Vernacular*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press
- Khan, F., Ismail, S., Shafique, M. S., Ghous, K. & Ali, S. A. (2015). Glossophobia among Undergraduate Students of Government Medical Colleges in Karachi. *International Journal of Research (IJR)* vol.2:1. pp.109-115
- Tse, Andrew Yau Hau, (2012), Glossophobia of University Students in Malaysia, *International Journal of Asian Social Science*, 2, issue 11, p. 2061-2073, <https://EconPapers.repec.org/RePEc:asi:ijoass:2012:p:2061-2073>.